

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«المسألة الثالثة أن يبيع الفضولي لنفسه، و هذا غالباً يكون في بيع الغاصب، و قد يتفق من غيره بزعم ملكية المبيع، كما في مورد صحيحة الحلبي المتقدمة في الإقالة بوضيعة».

مسئله سوم: بیع فضولی لنفسه

مسئله سوم از مسائل فضولی جایی است که فضولی مال غیر را برای خودش بفروشد و نه برای مالک، یعنی قصد می‌کند که معامله برای خودش واقع شود و ثمن معامله داخل در ملک خودش شود، حال بحث در این است که آیا اگر مالک اجازه کرد، این معامله برای مالک واقع می‌شود یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) اول مصداق این بحث را روشن کرده فرموده‌اند: فضولی لنفسه یک مصداق غالب دارد و آن در بیع غاصب است، کسی که غاصب مال غیر است، وقتی مال غیر را می‌فروشد، لنفسه می‌فروشد، می‌گوید: این جنس را می‌فروشم، به این نیت که معامله برای خودم واقع شود و ثمن معامله داخل در ملک خودم شود. این مصداق غالب بیع فضولی لنفسه است.

مورد دیگری هم مصداق آن هست، که نادر است و آن در جایی که انسان خیال می‌کند که این مال، مال خودش است، در حالی که در واقع مال دیگری است، اما به تخیل این که مال خودش هست، لنفسه می‌فروشد، بعد معلوم می‌شود که این مال، مال دیگری بوده است، نظیر آن موردی که در روایت اقاله بوضیعه بود، که خواندیم که موردش از همین قبیل بود.

ادله مشهور بر صحت فضولی لنفسه

بعد از بیان مورد فرموده‌اند: مشهور قائل به صحتند و می‌گویند: در جایی که فضولی مال غیر را برای خودش می‌فروشد، به این نیت که ثمن به ملک فضولی داخل شود، اگر مالک این معامله را اجازه کرد، معامله برای مالک واقع می‌شود، یعنی ثمن داخل در ملک مالک می‌شود.

مرحوم شیخ(ره) در اینجا چهار دلیل اقامه کرده‌اند:

دلیل اول: عموماً

دلیل اول همان عموماً متقدمه است، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که عموماً شامل چنین موردی هم می‌شود.

مرحوم شیخ(ره) قبلاً که استدلال به این عمومات را بیان کردند، فرموده‌اند که: آنچه که برای ما متیقن است، این است که بیعی که اجازه و رضایت مالک به هیچ نحوی در آن نباشد، این از «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» خارج است، اما بیعی که مالک اجازه دهد، حال چه اجازه‌اش مقدم باشد یا مؤخر، یعنی بیعی که مالک رضایت خودش را اعلام کند، چه مقدم چه مقارن و چه مؤخر، این از این عموم خارج نشده و آنچه که خارج شده این است که مالک به هیچ نحوی اجازه ندهد.

دلیل دوم: روایات در باب نکاح عبد بدون اذن مولا

دلیل دوم روایات در باب نکاح است، که گذشت که اگر عیدی بدون اذن مولایش ازدواج کرد، امام(علیه السلام) فرمودند: اگر بعداً مولایش اجازه کرد، این ازدواج اشکالی و مانعی ندارد، در حالی که عبد ازدواج را لنفسه واقع می‌کند و نه برای مولا.

آنوقت از مورد این روایت که نکاح است، به بیع و اجازه و ... از راه مفهوم اولویت تعدی کرده بگوییم: اگر نکاح فضولی لنفسه صحیح باشد، بیع فضولی لنفسه هم صحیح است.

دلیل سوم: جریان اکثر مؤیدات متقدمه در اینجا

دلیل سوم هم این است که اکثر مؤیدات متقدمه در اینجا جریان دارد، مرحوم شیخ(ره) قبلاً شش مؤید برای صحت بیع فضولی آورده بودند، که از آن شش مؤید، آن طور که دقت کردم، مؤید اول و دوم در اینجا جریان ندارد، اما مؤید سوم و چهارم و پنجم و ششم در بیع فضولی لنفسه جریان دارد.

دلیل چهارم: صحیحه محمد بن قیس

دلیل چهارم صحیحه محمد بن قیس است که پسر جاریه پدر را بدون اذن پدر فروخته بود، که شیخ(ره) فرموده: این صحیحه هم ظهور در مسئله ثالثه هم دارد.

در اینجا محشین مقداری دست و پا زده‌اند که یعنی چه ظهور دارد؟ از کجای این روایت استفاده می‌شود که این بچه که بیع فضولی انجام داده، جاریه را لنفسه فروخته است؟ بعضی عبارت شیخ(ره) را این طور معنا کرده‌اند که مراد ایشان از ظهور، ترک استفصال است، یعنی امام(علیه السلام) به مالک جاریه نفرمودند که: اگر این بچه جاریه را لنفسه فروخته، در اینجا بیع فضولی باطل است، اما اگر جاریه را للمالک فروخته بیع فضولی صحیح است و ترک استفصال هم دلیل بر عموم است.

بعضی هم مثل مرحوم ایروانی(ره) در حاشیه مکاسب مقصود شیخ(ره) را این چنین معنا کرده‌اند که باید دقت کنیم که آیا احتمال دیگری هم هست یا نه؟

ادله بطلان بیع فضولی لنفسه

بعد فرموده‌اند: وجهی برای فرق بین بیع فضولی للمالک، جایی که انسان مال غیر را للغير بفروشد، یعنی به طوری که ثمن معامله داخل در ملک غیر شود و بین بیع فضولی لنفسه که ثمن داخل در ملک خود فضولی شود نیست و باید هر دو صحیح باشند.

البته فقهاء وجوهي را براي فرق بيان کرده‌اند، که بيع للمالك صحيح و بيع لنفسه باطل است، که شيخ(ره) فرموده: اين وجوه دو دسته است؛ بعضي از اين وجوه اختصاص به بيع غاصب دارد و بعضي از آن مشترک است.

وجه اول

يکي از وجوه فرق بين بيع فضولي لنفسه و بيع فضولي للمالك، و بطلان فضولي لنفسه، اطلاق روايات عامه است.. يعني روايات کليه‌اي که داشتيم، مثل «لا تبع ما ليس عندک»، «لا بيع الا في ملک»، که اين روايات اطلاق دارد و قبلاً هم گفتيم که: اطلاق اين روايات مي‌گويد: چيزي که ملک تو نيست نفروش مطلقاً، يعني اعم از اين که قصد للمالك کنی يا قصد لنفسه.

آن وقت ادله ديگري مثل روايت عروه و صحيحه محمد بن قيس، بيع فضولي للمالك را تصحيح کرد، که آن ادله اطلاق را تقيد مي‌زند و لذا موردش به بيع فضولي لنفسه اختصاص پيدا مي‌کند، يعني اين نهي «لا تبع» اختصاص پيدا مي‌کند به اين که اگر بخواهي مال غير را براي خودت بفروشي، اين منهي عنه است و نهي هم دلالت بر فساد دارد.

نقد و بررسي شيخ(ره) بر اين وجه

مرحوم شيخ(ره) فرموده: ما اين حرف را قبول نداريم و اين نوع روايات، مثل «لا تبع ما ليس عندک»، اصلاً نسبت به آنچه که دنبالش هستيم، تعرضي ندارد.

ما دنبال اين قضيه‌ايم که اگر انسان مال غير را فروخت و بعد غير اجازه کرد، آيا اين معامله براي غير واقع مي‌شود يا نه؟ اما آنچه که در اين روايات آمده اين است که مي‌گويد: غير مالک مال غير را براي خودش نفروشد، يعني معامله براي خودش واقع نمي‌شود و اين معامله براي غير مالک هيچ اثري ندارد، که اين را ما هم قبول داريم، منتهي بحث ما و آنچه که دنبالش هستيم اين است که اين معامله براي مالک «اذا اجاز المالك»، آيا اثر دارد يا نه؟ اين روايات ديگر نسبت به اين نفيي ندارد.

«لا تبع ما ليس عندک» نمي‌گويد که: اگر مال غير را براي خودت فروختي، حتي اگر غير هم اجازه کرد، اين معامله براي غير هم واقع نشود، پس اين وجه اولي که براي فرق بيان کرده‌اند ناتمام است.

تطبيق عبارت

«المسألة الثالثة أن يبيع الفضولي لنفسه»، فضولي براي خودش بفروشد، که آن وقت مسئله اين است که حال که براي خودش فروخت، يعني قصد کرد که جنس را بفروشد و ثمن معامله داخل در ملک خود فضولي شود، اگر مالک اجازه کرد، آيا معامله براي مالک واقع مي‌شود يا نه؟

«و هذا غالباً يكون في بيع الغاصب»، يعني بيع فضولي لنفسه غالباً در بيع غاصب واقع مي‌شود، که معمولاً به عنوان خودش مي‌فروشد. «و قد يتفق من غيره بزعم ملكية المبيع»، يعني انسان گاهي خيال مي‌کند که مالک مبيع است و اين مال، مال خودش است، لذا براي خودش مي‌فروشد، اما بعد معلوم مي‌شود که مال خودش نبوده است. «كما في مورد صحيحة الحلبي المتقدمة في الإقالة بوضيعة»، همان گونه که در مؤيداتي که خوانديم، در اقاله بوضيعة اين چنين بود.

روايت اين بود که کسي لباسي را از بايعي خريد و به خانه برد، بعد پشيمان شد و لباس را آورد که پس بدهد، بايع گفت: اگر

می‌خواهی لباس را پس بگیرم، یک مقدار از پولش را کم می‌کنم، مثلاً هزار تومان داده بودی، حالا 900 تومان می‌دهم و این هم گفت: عیبی ندارد و لباس را به او داد، بعد امام(علیه السلام) فرمودند: این اقاله و به هم زدن معامله بوضیعه، به این که یک مقدار کم کند باطل است.

بعد بایع که لباس را که گرفته بود و خیال می‌کرد که این مال خودش است، آن را به مشتری دیگر به هزار و صد تومان فروخته بود، که امام(علیه السلام) در آن روایت فرمودند: غیر از آن مقداری که کم می‌کند، آن مقداری که زائد بر هزار تومان هم فروخته را باید رد کند.

خوب در اینجا شاهد بر این است بایع، بعد از اقاله خیال می‌کرد که اقاله‌اش درست است و مالک این لباس است و آن را فروخت.

«و الأقوی فیہ: الصحّة وفاقاً للمشهور»، اقوای در این بیع فضولی لنفسه صحت است، که مشهور هم با آن موافقت. دلیل ما بر صحت چند چیز است؛ «للعوموات المتقدّمة بالتقريب المتقدّم»، یکی به دلیل عموماً گذشته، با همان بیان گذشته، که این بود که آن مقداری که یقیناً از «أَحْلَ اللَّهُ النَّبِيعَ» خارج شده، جایی است که مالک به طور مطلق رضایت ندهد، نه قبل، نه مقارن معامله و نه بعد العقد، اما در جایی که رضایت می‌دهد، ولو بعد معامله، اینجا در تحت عموماً باقی هست.

دلیل دوم «و فحوى الصحّة في النكاح»، مفهوم اولویت صحت در نکاح عبد است، مراد از نکاح، نکاح عبد است، که عبد وقتی بدون اذن مولا با زنی ازدواج می‌کند، چون بدون اجازه مولاست فضولی است، پس پس این نکاح عبد فضولی لنفسه است.

آنوقت از راه مفهوم اولویت، از نکاح به غیر نکاح هم سرایت می‌دهیم، که شیخ(ره) مفهوم اولویت را که قبلاً بحث و اشکال کرده فرموده‌اند: به حسب بعضی از روایات، اولویت در عکس قضیه است، یعنی اگر بیع فضولی صحیح باشد، نکاح فضولی به طریق اولی است، اما در اینجا که استدلال کرده‌اند، بنا بر همان طریق مشهور است، یعنی با قطع نظر از آن اشکالی که خودمان به آن استدلال داشتیم، آنهایی که به فحوی در آنجا استدلال می‌کنند، در اینجا هم می‌توانند استدلال کنند.

دلیل سوم «و أكثر ما تقدّم من المؤیدات»، اکثر مؤیداتی بود، که گذشت، که مرحوم شیخ(ره) شش مؤید بیان کرده بودند؛ مؤید اول روایات باب مضاربه بود، که در روایت باب مضاربه، عامل هیچ وقت معامله را به عنوان خودش قرار نمی‌دهد، پول مال دیگری است و این هم تقریباً به عنوان وکیل یا امین از طرف دیگری معامله را انجام می‌دهد، پس مؤید اول در ما نحن فیہ جاری نمی‌شود.

مؤید دوم جایی است که غیر ولی با مال یتیم تجارت کند، که در آنجا هم وقتی با مال یتیم تجارت می‌کند، تجارت را برای یتیم انجام می‌دهد، منتهی بدون اذن ولی‌اش بوده است، که آن هم در ما نحن فیہ جاری نمی‌شود.

اما مؤیدات سوم، چهارم، پنجم و ششم، بعضی از راه اطلاقش و بعضی هم بالاتر، یعنی یک مقدار ظهور روشن‌تری در فضولی لنفسه دارد.

دلیل چهارم «مع ظهور صحیحة ابن قیس المتقدّمة»، صحیحه محمد بن قیس هم که گذشت، ظهور ما نحن فیہ دارد. در صحیحه آمده که پسر بدون اجازه پدر جاریه را فروخت، بعد هم که آن جریانات پیش آمد، امام(علیه السلام) هم به او فرمودند: تو بیا این معامله را اجازه بده و مسئله را تمام کن، شیخ(ره) فرموده: این ظهور دارد و مرحوم ایروانی(ره) هم فرموده: این ظهورش «من جهة ترک الاستفصال» است، یعنی امام(علیه السلام) به آن مالک جاریه نفرمودند که: ببین آیا پسرت جاریه را بعنوان لنفسه

فروخته یا بعنوان للمالك، که ترک استفصال خودش دلیل بر عموم است.

وجه دومی هم که به ذهن بعضی آقایان آمده، این است که اصلاً بگوییم: در اینجا نزاع از آنجا شروع شد، که پدر پولی به دستش نیامده بود، پس معلوم شد که پسر پول را گرفته و معامله را برای خودش واقع کرده است، که این وجه را هم احتمال داده‌اند.

«و لا وجه للفرق بينه و بين ما تقدّم من بيع الفضولي للمالك إلّا وجوه تظهر من كلمات جماعة، بعضها مختصّ ببيع الغاصب، و بعضها مشترك بين جميع صور المسألة»، شیخ (ره) فرموده: وجهی برای فرق بین فضولی لنفسه و بيع فضولی للمالك نیست، مگر وجوهی، که از کلمات جماعتی استفاده می‌شود، که بعضی از این وجوه اختصاص به بيع غاصب دارد و بعضی هم مشترک بین جميع صور مسأله، یعنی غاصب و غیر غاصب هست.

«منها: إطلاق ما تقدّم من النبيين «لا تبع ما ليس عندك» و «لا بيع إلّا في ملك» و غیرهما»، از آن وجوه گفته‌اند: اطلاق آن روایات نبوی متقدم «لا تبع ما ليس عندك»، «ولا بيع إلّا في ملك»، که اطلاق دارد، یعنی لا تبع یا لا بيع نهی یا نفی می‌کند مطلقاً و می‌گوید: اگر چیزی را که مال خودت نیست فروختی، این فاسد است، اعم از این که برای خودت بفروشی یا برای مالک، آن وقت گفته‌اند: ادله دال بر صحت بيع فضولي للمالك، این اطلاق را تقیید می‌زند، که موردش به بيع فضولي لنفسه اختصاص پیدا می‌کند. «بناءً على اختصاص مورد الجميع ببيع الفضولي لنفسه»، جميع يعني جميع این روایات لا تبع و لا بيع اختصاص به بيع فضولي لنفسه پیدا می‌کند.

پس ما از راه روایات عامه می‌توانیم بگوییم: این روایات عامه در مقابل همان روایت عروه و صحیحه محمد بن قیس که روایات خاصه اسمش را گذاشتیم هست و دلالت بر بطلان بيع فضولي لنفسه دارد.

سید (ره) در حاشیه «بناءً على الاختصاص» را فرموده: «اي بعد اختصاص مورد الجميع»، یعنی بعد از این تقییدی که زده می‌شود، موردش اختصاص به این پیدا می‌کند، آن وقت برای تکمیل مطلب اگر کسی بگوید: این بيع فضولي لنفسه هم از این روایات خارج باشد، می‌گوییم: بعد از این که تقیید زدیم و موردش به فضولي لنفسه اختصاص پیدا می‌کند و اگر بخواهیم که این مورد را هم از دلیل خارج کنیم، این نمی‌شود، چون هیچ وقت اخراج الموارد امکان ندارد.

فرض کنید اگر سائل سوال کند که شما گفتید: رقبه را آزاد کنم، رقبه مؤمنه را هم می‌توانم آزاد کنم؟ امام (علیه السلام) در جواب می‌فرماید: «اعتق رقبَةً»، خب در اینجا بلا اشکال رقبه مؤمنه مورد این اطلاق است، یعنی اگر بگوییم رقبه مؤمنه داخل نیست، اخراج المورد کردیم و اخراج المورد هم از نظر اصولی امکان ندارد و غلط است.

«و الجواب عنها يعرف ممّا تقدّم، من أنّ مضمونها عدم وقوع بيع غير المالك لبائعه الغير المالك»، از آنچه که قبلاً بیان شد، جواب این وجه هم دانسته می‌شود، که مضمون این روایات این است که بيع غير مالک، برای بايع غير مالک واقع نمی‌شود، «بلا تعرّضٍ فيها لوقوعه و عدمه بالنسبة إلى المالك إذا أجاز»، و در این روایات تعرضی برای وقوع بيع و عدم وقوع بيع برای مالک، اگر اجازه دهد نشده است و دیگر دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه می‌گوید: اگر بايع غير مالک بخواهد بيع را برای خودش انجام دهد، برای خودش واقع نمی‌شود.

وجه دوم

وجه دوم این است که بيع فضولي لنفسه را باید مبتنی کنیم بر این مسئله که قبلاً بحثش را بیان کردیم، که آیا سبق منع مالک مضرّ است یا نه؟ گفته‌اند: بيع فضولي لنفسه در صورتی صحیح است که بگوییم: منع مالک قبل از معامله ضرری نمی‌رساند،

اما اگر گفتیم: منع مالک ضرر می‌رساند، در اینجا هم باید بیع فضولی لنفسه باطل باشد، برای این که در جایی که غاصب مال غیر را لنفسه می‌فروشد، در اینجا گفتیم که: چون غصب کرده، این غصب قرینه است بر این که مالک راضی نیست، پس این بیع فضولی لنفسه مبتنی می‌شود بر مسئله سبق منع از مالک، اما بیع فضولی للمالک دیگر ربطی به این مسئله پیدا نمی‌کند.

نقد و بررسی شیخ (ره) بر این وجه

مرحوم شیخ (ره) از این بیان سه جواب داده فرموده‌اند: اولاً این بیان اختصاص به غاصب دارد و در اول بحث گفتیم که: بیع فضولی لنفسه یک مصداقش غاصب است، اما مصداق دیگری هم دارد.

ثانیاً بله غصب قرینه بر عدم رضایت است، اما عدم رضایت به وقوع بیع برای غاصب، اما قرینه‌ای بر این که بیع برای مالک هم واقع نشود، چنین قرینیتی ندارد. مالک راضی نیست در این که غاصبی که معامله می‌کند، بیع برای غاصب واقع شود.

ثالثاً قبلاً گفتیم که: بر فرض که قرینه بر عدم رضایت باشد، سبق منع از مالک ضرری نمی‌رساند.

دیروز این بحث را مفصل مطرح کردیم، که نهی مالک قبل از معامله مضر به معامله فضولی نیست.

تطبیق عبارت

«و منها: بناء المسألة على ما سبق من اعتبار عدم سبق منع المالك»، مسئله یعنی مسئله بیع فضولی لنفسه، این مسئله مبتنی بر آن چیزی است که گذشت، که قبلاً مالک منع نکرده باشد، «و هذا غالباً مفقود في المغصوب»، یعنی این عدم سبق غالباً در مغصوب مفقود است، وقتی عدمش مفقود است یعنی موجود است، یعنی سبق منع مالک هست. «و قد تقدّم عن المحقق الكركي أنّ الغصب قرينة عدم الرضا»، قبلاً از محقق کرکی (ره) گذشت که غصب قرینه بر عدم رضا است.

پس این هم وجه فرق دوم در مسئله که بیع فضولی للمالک این گرفتاری را ندارد، اما در بیع فضولی لنفسه، غالباً در باب غصب متفرع بر نهی قبلی مالک است.

«و فيه أولاً: أنّ الكلام في الأعمّ من بيع الغاصب»، سه اشکال در اینجا بیان کرده‌اند؛ اولاً این وجه فرقی که گفته‌اید، اخص از مدعاست، مدعا اختصاص به غاصب ندارد، بلکه اعم از غاصب و غیر غاصب است.

«و ثانياً: أنّ الغصب أمانة عدم الرضا بالبيع للغاصب لا مطلقاً»، غصب قرینه بر عدم رضایت به بیع است، اما به وقوع بیع برای غاصب و مطلقاً، که نه برای غاصب و نه مالک، یعنی مالک راضی نیست به این که این بیعی که این غاصب انجام می‌دهد، برای غاصب واقع شود. «فقد يرضى المالك ببيع الغاصب لتوقع الإجازة و تملك الثمن»، بلکه گاهی اوقات مالک به بیع غاصب رضایت می‌دهد، به خاطر توقع اجازه و تملک ثمن، یعنی بیع غاصبی که متوقع اجازه مالک هست، بعد از این که مالک اجازه می‌دهد، تملک ثمن محقق می‌شود و مالک به چنین بیعی رضایت می‌دهد.

این «لتوقع الإجازة» متعلق به این غاصب است، یعنی اگر غاصب «متوقعاً لإجازة المالك» معامله را انجام داد «و متوقعاً لتملك الثمن»، بعد از اجازه مالک «فليس في الغصب دلالة على عدم الرضا بأصل البيع»، پس غصب قرینه بر عدم رضا به اصل بیع نیست، «بل الغاصب و غيره من هذه الجهة سواء»، بلکه غاصب و غیر غاصب از این جهت مساویند، یعنی جایی که فضولی غاصب است با جایی که فضولی غیر غاصب است، از این جهت که مالک ممکن است نسبت به هر دویشان که بیع

برای خودشان واقع شود رضایت ندهد.

اما رضایت دهد به این که این بیعی که فضولی، چه غاصب چه غیر غاصب، برای خودشان واقع کرده‌اند، مالک اجازه دهد که برای خود مالک واقع شود و به این معنا رضایت بدهد.

«و ثالثاً: قد عرفت أن سبق منع المالك غير مؤثر»، همه حرفها و این وجه فرق مبتنی بود بر این که سبق منع از مالک مضر به معامله فضولی باشد، اما قبلاً گفتیم که: سبق منع مالک مؤثر نیست.

وجه سوم

وجه فرق سومی که بیان کرده‌اند این است که گفته‌اند: فضولی لنفسه نمی‌تواند معاوضه حقیقه را قصد کند.

اول باید معاوضه حقیقی را معنا کنیم، معاوضه حقیقی یعنی ثمن داخل در ملک کسی شود، که مئمن از ملک او خارج می‌شود، که این معاوضه حقیقه می‌شود، اما اگر معوض از ملک کس دیگر خارج شود و عوض داخل در ملک دیگری شود، این اصلاً معاوضه نیست. خود لفظ معاوضه و معاوضه حقیقه به حسب اصطلاح ما را راهنمایی می‌کند که معوض، از هر جایی بیرون آمد، عوض هم در همانجا باید برود.

اما در بیع فضولی لنفسه این معنای معاوضه وجود ندارد، چون فضولی لنفسه می‌فروشد، یعنی خروج مبیع را از ملک مالکش و دخول ثمن در ملک خودش را قصد می‌کند. پس چون معاوضه، معاوضه حقیقه نیست، پس فضولی لنفسه قصد معاوضه حقیقه را ندارد و اگر در معامله‌ای، انسان قصد معامله حقیقه را نداشت، آن معامله باطل است.

نقد و بررسی شیخ (ره) بر این وجه

مرحوم شیخ (ره) در اینجا ابتکاری به خرج داده‌اند، که قبل از ایشان علی‌الظاهر این ابتکار را کسی نداشته و این از ابتکارات شیخ (علی‌الله مقامه الشریف) است، فرموده‌اند: این اشکال در صورتی درست است که بگوییم: این فضولی خودش را همان طوری که حقیقتاً مالک مبیع نمی‌داند، ادعائاً هم مالک مبیع نمی‌داند، در حالی که این فضولی لنفسه خودش را نسبت به مبیع، ولو بالادعاء مالک می‌داند و می‌گوید: «انا مالک»، منتهی مالک بودن را ادعا می‌کند و همین مقدار در تحقق معاوضه حقیقه کافی است.

یک تشبیهی هم مرحوم شیخ (ره) بیان کرده فرموده‌اند: نظیر مجاز ادعائی که سکاکی بیان کرده، که سکاکی در باب مجاز بر خلاف نظریه مشهور از اهل معانی و بیان و اصولی‌ها، گفته است که: مجاز استعمال لفظ در غیر ما وضع له نیست، مثلاً این که می‌گویند: «زیدٌ اسدٌ»، اسد را در غیر موضوع له استعمال نکردید، بلکه اسد را در همان معنای خودش استعمال می‌کنید، یعنی «الحيوان المفترس»، منتهی می‌گویند: حیوان مفترس دو مصداق دارد؛ یک مصداقش آن حیوان مفترس داخل جنگل است و یک مصداقش هم من ادعا می‌کنم و اضافه می‌کنم و آن این انسان و این رجل شجاع است.

بنابراین لفظ اسد، هم در رجل شجاع استعمال می‌شود و هم در حیوان مفترس، ولیکن بالادعاء می‌گوییم که: رجل شجاع حیوان مفترس است.

شیخ (ره) فرموده: نظیر همین مجاز ادعائی در ما نحن فیه هم وجود دارد و می‌گوییم: باید مبیع از ملک مالک مبیع خارج بشود.

این غاصب و فضولي لنفسه هم مي‌گويد: بله، از ملك مالك، اما «أنا مالك»، منتهي مالك ادعائي.

تطبيق عبارت

«و منها: أن الفضولي إذا قصد إلى بيع مال الغير لنفسه، لم يقصد حقيقة المعاوضة»، وقتي که غاصب چنين قصدي مي‌کند که مال غير را براي خودش بفروشد، حقيقت معاوضه را قصد نکرده است.

حقيقت معاوضه اين است که «إذ لا يعقل دخول أحد العوضين في ملك من لم يخرج عن ملكه الآخر»، معقول نيست احد العوضين، يعني ثمن داخل ملك كسي شود، که عوض ديگر از ملك او خارج نشده است، «فالمعاوضة الحقيقية غير متصورة»، در اینجا اين که بگويم: مبيع از ملك مالك خارج شود، اما ثمن داخل در ملك فضولي شود، اين معاوضه حقيقيه نيست.

«فحقيقته يرجع إلى إعطاء المبيع و أخذ الثمن لنفسه، و هذا ليس بيعاً»، حقيقت اين کار فضولي اصلاً معاوضه نيست، بلکه مبيع ديگري را اعطا مي‌کند و ثمن را براي خودش مي‌گيرد و اين بيع نيست، چون بيع آن است که در آن مبادله باشد.

شيخ (ره) در اول کتاب البيع فرموده‌اند که: «البيع مبادلة مال بمال»، مبادله يعني اين مال از ملك هر كسي که خارج مي‌شود، مال ديگر بايد داخل در ملك همان شخص باشد.

«و الجواب من ذلك مع اختصاصه ببيع الغاصب»، دو جواب از اين وجه داده‌اند، که ما فقط جواب دوم را گفتيم، فرموده‌اند: اولاً اين اشکال شما اختصاص به بيع غاصب دارد، چون غاصب علم دارد اين مال، مال غير است و با چنين علمي نمي‌تواند قصد معاوضه حقيقيه کند، اما در جايي که انسان خيال مي‌کند اين مال، مال خودش است، ديگر قصد معاوضه حقيقيه امکان دارد.

جواب دوم اين است «أن قصد المعاوضة الحقيقي مبني على جعل الغاصب نفسه مالاً حقيقياً و إن كان هذا الجعل لا حقيقة له»، قصد معاوضه حقيقي مبني بر اين است که غاصب خودش را مالک حقيقي قرار دهد، ولو حقيقتي براي اين جعل نيست. يعني غاصب ادعاء مي‌کند که «أنا مالك حقيقاً»، من مالک حقيقي هستم، «لكن المعاوضة المبنية على هذا الأمر الغير الحقيقي حقيقيّة»، لکن معاوضه بر اين امر ادعائي مبتني است و اين معاوضه حقيقي است، يعني در معاوضه بايد عوض داخل در ملك مالك معوض شود، که اين ادعائي است و بعد از اين ادعاء معاوضه حقيقيه محقق مي‌شود، «نظير المجاز الادعائي في الأصول»، نظير مجاز ادعائي در اصول، که توضيح مجاز ادعائي را داديم.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين